

جهانگیر کوورجی کویاجی

---

# بنیادهای اسطوره و حماسه‌ی ایران

شانزده گفتار در اسطوره‌شناسی  
و حماسه‌پژوهی‌ی سنجشی

---

گزارش و ویرایش

جلیل دوستخواه

با پیوست دو نقد روش‌شناختی از

مهرداد بهار



## فهرست

- ۷ یادداشت گزارنده و ویراستار  
۱۱ کوتاه‌نوشت‌ها و نشانه‌ها

### بخش یکم

#### کیش‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان

- ۲۳ پیشگفتار  
۲۷ درآمد  
۳۳ گفتار یکم: افسانه‌هایی چند از شاهنامه و هم‌تاهای چینی آن‌ها  
۷۱ گفتار دوم: بهرام‌یشت و اسطوره‌های کهن چینی  
۹۹ گفتار سوم: اخترشناسی و اخترشناری در بهرام‌یشت  
۱۱۵ گفتار چهارم: شاهنامه و فِنگْ-شِنْ-یِنْ-ئِ  
۱۴۷ گفتار پنجم: کیش‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان  
۱۶۳ گفتار ششم: سروش‌یشت و تاریخ صوفیگری در ایران و چین  
۱۸۵ گفتار هفتم: خاندان گودرز: بخشی از تاریخ پارت در شاهنامه  
۲۰۷ گفتار هشتم: رستم در افسانه و تاریخ  
۲۱۹ گفتار نهم: آزی‌دهاک در افسانه و تاریخ  
۲۴۷ گفتار دهم: سنگ‌نگاره‌ی طاق‌بستان  
۲۷۳ پیوست: دو نقدِ روش‌شناختی از مهرداد بهار

بخش دوم  
پژوهش‌هایی در شاهنامه

۲۹۱	پیشگفتار
۲۹۹	سرآغاز
۳۰۷	گفتار یکم: یزدان شناخت و فلسفه در شاهنامه‌ی فردوسی
۳۴۷	گفتار دوم: افسانه‌ی جام ورجاوند و همانندهای ایرانی و هندی‌ی آن
۴۲۹	گفتار سوم: انجمن دلاوران کیخسرو و شهریار
۴۹۳	گفتار چهارم: اُدیسه‌ی ایرانی: گشتاسپ در روم
۵۱۹	گفتار پنجم: میانوردِ اسفندیار در شاهنامه
۵۵۵	گفتار ششم: زامیادبَشت و حماسه‌ی ایران (کیش آریاییان)
۶۰۹	کتاب‌نما
۶۲۳	نام‌نما

## گفتار یکم

### افسانه‌هایی چند از شاهنامه و همانندهای چینی آن‌ها

در بخش بزرگی از شاهنامه، گونه‌یی درآمیختگی میان افسانه‌های پهلوانی ایران و سگستان/سیستان به چشم می‌خورد و فردوسی در طرح حماسه‌ی خود پایگاه‌الایی به اسطوره‌های سکاها داده است. اما به سبب محیط ویژه‌ی زندگی و موقع جغرافیایی‌ی زادبوم وی و حال و هوای خاص و عامل‌هایی که او با تأثیرپذیری از آن‌ها کار خود را به سرانجام رسانیده، می‌توان احتمال داد که بخش عمده و چشم‌گیری از افسانه‌های پهلوانی‌ی سیستان تا زمان سرایش شاهنامه، از میان رفته بوده است. زیرا اسطوره‌های سکایی درباره‌ی رستم و خاندان او دارای طرح و ساختار و ویژگی‌هایی بی‌همتاست و در زنجیره‌ی افسانه‌های جهان جای نمایانی دارد.

هدف از نگارش این گفتار، بررسی‌ی برخی از افسانه‌های سکایی‌ی بازمانده در شاهنامه و سنجش آن‌ها با شماری از افسانه‌های همانندشان در حماسه‌ی چین است. این نکته که کدام یک از این دو رشته از افسانه‌ها تأثیر بیشتری در دیگری برجا گذاشته‌اند، امری است که اکنون نمی‌توان به قطع و یقین از آن سخن گفت و تا زمانی که کارشناسان پژوهشی سرتاسری و بنیادین در افسانه‌های چینی و همانندهای آن‌ها در ایران و سیستان به عمل نیاورند، بازشناختن چگونگی‌ی این تأثیرگذاری و تأثیرپذیری آسان

نخواهد بود. شاید پاره‌یی از کسان، با رویکرد به عظمت فرهنگی‌ی چین باستان، به تأثیرگذاری‌ی افسانه‌های چینی در افسانه‌های سکایی و ایرانی بیشتر باور داشته باشند. اما باید این نکته‌ی مهم را در نظر گرفت که سکاها در درازنای سده‌ها بر سرزمین‌های قرازرود / وِزُرود (آسیای میانه‌ی کنونی) چیرگی داشتند و بدون شک تأثیر ژرف و گسترده‌یی در شاهنشاهی‌های بزرگ ایران و چین و هندوستان بر جای نهاده‌اند و چون افسانه‌های آن‌ها تا این اندازه بر افسانه‌های ایرانی اثر گذاشته‌اند، باورکردنی می‌نماید که اسطوره‌های چینی هم به گونه‌ی محسوسی از گنجینه‌ی افسانه‌های سکایی تأثیر پذیرفته باشند. لائوفر (Laufer) در کتاب خود به نام الماس یادآوری کرده است که فرهنگ توده‌ی مردم چین بسیار پذیرای نفوذهای بیگانگان است و از دیرباز رودخانه‌یی از فرهنگ مردمی‌ی سرزمین‌های دیگر در دره‌های چین فرو می‌ریخته است. وی بر این امر تأکید ورزیده است که فرهنگ و باورهای چینیان برآیند نفوذ فرهنگی‌ی شماری از طایفه‌هاست که سکاها به سبب اهمیت و گستردگی‌ی حوزه‌ی چیرگی‌شان، بزرگ‌ترین آن‌ها به‌شمار می‌آیند. پارکر (Parker) می‌نویسد که شاهنشاهان چین و شاهان فرمانبردار آنان، در دوره‌های گوناگون با شاهزادگان طایفه‌های چادرنشین پیوند خویشاوندی برقرار می‌کردند. آشکارست که چنین پیوندهایی به مبادله‌ی باورها و افسانه‌ها کمک فراوان می‌کرد. سکاها با موقع جغرافیایی‌ی ویژه‌شان که در میان ایران و چین قرار داشت، هم برای رواج دادن افسانه‌های خود در این دو کشور و هم برای نقل و انتقال افسانه‌های مردم این سرزمین‌ها به یکدیگر، فرصت و امکان‌های بسیار مساعدی در اختیار داشتند. به‌رحال من در صفحه‌های آینده خواهم کوشید تا نشان دهم که به‌ویژه این افسانه‌های سکایی‌ی شاهنامه است که در افسانه‌های چینی، همانندهای چشم‌گیر دارد.

پژوهش سنجشی‌ی داستان‌های شاهنامه و افسانه‌های دیگر قوم‌ها نشان می‌دهد که فردوسی حتّاً در هنگامی که به درونمایه‌ی داستان دلبستگی‌ی چندانی نداشته، کار خود را صادقانه دنبال کرده است. برای نمونه، در پایان داستان آکوان دیو، شاعر بیزاری‌ی خویش را از به هم پیوستن چنین افسانه‌ها و شگفتی‌هایی، آشکارا بیان می‌دارد: [۱]

تو مَر دیو را مردم بدشناس  
کسی کو ندارد ز یزدان سپاس

هرآن کو گذشت از رو مردمی      ز دیوان شُمر، مشمرش آدمی  
خرد گر بدین گفت‌ها نگرود      مگر نیک معیش می‌نشود [۲]

حماسه‌سرای بزرگ به خوبی احساس می‌کرد که گزارشِ چنین شگفت‌کاری‌هایی نباید در کتابش راه یابد و آگاه بود که این‌گونه موردها، بدگمانی‌ی درباریان غزنین را نسبت بدو برخواهد انگیخت و آنان را به ریشخندِ کار عظیم او و خواهد داشت. [۳] اما به‌رغم همه‌ی این پروا و پرهیزها، او روندِ اصلی‌ی کار خود را فرو نگذاشت و با وفاداری‌ی هرچه تمام‌تر به سرودن شاهنامه پرداخت.

شک نیست که شاهنامه به منزله‌ی شاهکاری هنری، از اقبالِ همگانی برخوردارست؛ اما هنگامی که از دیدگاه سنجش به پژوهش افسانه‌های شاهنامه روی می‌آوریم، درمی‌یابیم که فردوسی نمی‌توانسته است در زمینه‌ی سامان‌بخشی و رده‌بندی‌ی داستان‌ها چندان کامیاب باشد؛ زیرا رستم در شاهنامه دارای دو چهره است: از یک سو نمادِ درگیری‌های سکاهاست با قوم‌های چینی و کوشانی و دیگر قبیله‌ها و از سوی دیگر، یک نیمه‌خداست که در سرزمین‌هایی بسیار دور از سیستان پرستیده می‌شده است. با رویکرد به آنچه گذشت، اکنون می‌خواهیم به بررسی‌ی شماری از افسانه‌های سنجیدنی‌ی ایرانی و چینی بپردازیم و شناخت ژرف‌تری درین زمینه به‌دست آوریم.

### ۱. افسانه‌ی سهراب

داستان رستم و سهراب را خوانندگان شاهنامه به خوبی می‌شناسند و در ادب ایران شهرت فراوان دارد. در حماسه‌ی چین نیز همانند این داستان به گونه‌ی جنگ میانِ لی-جینگ (Lǐ Cìng) و پسرش لی-نو-جا (Lǐ Nô-Çâ) به همین اندازه بلندآوازه است. سنجش این دو داستان به ما امکان می‌دهد تا دریابیم که تنها یک همانندی‌ی ساده در میان آن‌ها نیست؛ بلکه افسانه‌یی که در گذشته رنگِ میثوی و مذهبی داشته، در شاهنامه به یک داستان عادی‌ی غنایی-حماسی دگر دیسگی یافته است.

نخستین نکته‌ی نمایان درین سنجش، این است که در شاهنامه سهراب پسرِ رستم است که در سرزمین سمنگان از یک مهرورزی‌ی ساده و پیوند زمینی میان رستم و همینه چشم به جهان می‌گشاید. حال آن‌که در افسانه‌ی چینی از همان آغاز

به نشانه‌های مینوی و مذهبی برمی‌خوریم و می‌بینیم که **لی نو-جا** فرزند مینویِ حکیمی به نام **مروارید هوشمند** است. نکته‌ی دیگری که درین پژوهش بدان می‌رسیم، این است که در هر دو داستان، کودکِ نوحاسته به زودی می‌بالد و پهلوانی نیرومند و بی‌همتا می‌شود. تن و توشِ سهراب در یک ماهگی همچون کودکی یک ساله است و هنگامی که به ده‌سالگی می‌رسد، کسی تابِ درآویختن با وی را ندارد. **لی نو-جا** نیز در هفت‌سالگی بالای به بلندیِ بیش از یک متر و هشتاد سانتیمتر دارد و پهلوانی شایسته است.

بودنِ دروغنمایه‌ی «بازوبندِ پهلوانِ جوان» در هر دو داستان نیز شایانِ دقت است. در شاهنامه، رستم گوه‌ری را که زیورِ بازوی اوست، به همسر خویش می‌سپارد تا به بازوی فرزند آینده‌شان ببندد. اما **لی نو-جا** خود با بازوبند معجزه‌آسایی که «افقِ آسمان و زمین» نام دارد، پا به جهان می‌گذارد و این بازوبند به منزله‌ی رزم‌آفراری سحرآمیز است که **لی نو-جا** بارها آن را در نبردهای گوناگون بر ضد دشمنان چیرگی‌ناپذیرش با کامیابی به کار می‌برد. این یک دگردیسی‌ی بزرگ است که در شاهنامه، بازوبندِ سهراب به هیچ کاری جز یک شناساییِ دیرهنگام و اندوهبار نمی‌آید. اما باید بدین امر رویکرد داشته باشیم که **فردوسی** داستان خود را برای قومی می‌پرداخت که از ادراکی طبیعی برخوردار بود و باورِ چندانی به رویدادهای اعجاز‌آمیز نداشت. [۴]

همان‌گونه که انتظار می‌رود، داستان چینی نیز دروغنمایه‌ی مهرورزیِ دلپذیرِ سهراب به **گُردآفرید** را در بر دارد. **لی نو-جا** در نبرد با جنگاورِ دلیر **دنگ-جیو-گونگ** پیروز می‌شود و بازوی چپِ هم‌اوردِ خود را در هم می‌شکند. درین هنگام، دخترِ پهلوانِ شکست‌خورده برای رهایی‌ی پدر به رزمگاه می‌شتابد و با **لی نو-جا** پیکاری دلیرانه می‌کند.

بُنایه‌ی جنگ میان پدر و پسر در اسطوره‌های ایرانی و چینی مشترک است [۵] و همانندیِ دقیق و جزء به جزء این روایت‌ها از آن جاست که رستم از سوی **کاوس** به رزمگاه روی می‌آورد؛ همچنان که پهلوانِ قرینه‌ی چینی **لی او-لی-جینگ** نیز از جانبِ **جو-وانگ** (Çou-wāng) شاهنشاه چین به کارزار می‌رود. **لی-جینگ** نیز مانند رستم، در نخستین نبرد با پسر خود، شکست می‌خورد و از برابر او می‌گریزد. در هر دو روایت، پدر (رستم / **لی-جینگ**) به نیروهای آسمانی پناه می‌برد. در شاهنامه، رستم به نیایش

یزدان می‌ایستد و نیروی بیشتری را از او خواستار می‌شود. [۶] اما در روایت چینی، لی-جینگ بر اثر پا درمیانی‌ی یک پارسای دائویاور (Taoist) که شمشیری جادویی با خود دارد، رهایی می‌یابد.

بدین‌سان، دو روایت ایرانی و چینی را بسیار همانند می‌یابیم؛ هرچند که افسانه‌ی چینی از بافت بهتر و هماهنگ‌تری برخوردارست. در حماسه‌ی چین برای رفتار ناسزاوار لی-نو-جا در دست‌گشودن به جنگ با پدر، دفاعی اخلاقی پیش‌بینی شده است. همچنین افسانه‌ی چینی، از آن‌جا که لی-نو-جا (برخلاف سهراب) جاودانه است، ناچار پایانی اندوه‌بار ندارد. در شاهنامه، فرامرز (پسر دیگر رستم) در جنگ رستم با سهراب نقشی نمی‌ورزد (هرچند که در بُرزنامه، فرامرز به گونه‌ی اثربخشی در جنگ رستم با بُرزو، پسر سهراب درگیر می‌شود). در حالی که در روایت چینی، موجا (Mûça) برادر لی-نو-جا می‌کوشد تا به پدرش یاری برساند.

لی-جینگ پس از واپسین نبرد با پسرش، به اوج شهرت و توانمندی می‌رسد و سپاهسالار بیست و شش تن از فرمانروایان مینوی و سردار بزرگ آسمان‌ها و نگاهبان دروازه‌ی بهشت می‌شود. بر این بنیاد، در افسانه‌ی چینی (و شاید در روایت اصلی سکایی) لی جینگ (همتای رستم) نه یک پهلوان ساده‌ی زمینی؛ بلکه یک نیمه‌خدا به‌شمار می‌آید و جنگ میان او و پسرش، نبرد غولان‌ست. در شاهنامه، رستم با گریزی شگفت و بزرگ به رزم هم‌آوردان خود می‌شتابد. در صورتی که لی-جینگ در پرستشگاه‌های بودایی به پیکر پهلوانی اسطوره‌ای که ساختمان نیایشگاهی را در دست دارد، به نمایش درآمده است. آیا می‌توان انگاشت که افسانه‌ی کهن سکایی با تأثیرپذیری از دین بودا به گونه‌ی داستانی مذهبی با اشاره‌های اخلاقی دگرديسگی یافته باشد؟

پژوهش در پاره‌یی از بیت‌های داستان رستم و سهراب، این گمان را پیش می‌آورد که فردوسی به‌طور مبهمی از همانندها و سرچشمه‌های داستانی که روایت می‌کرده، آگاهی داشته است. هنگامی که سهراب برای شناختن رستم، از هُجیر پرسش می‌کند، هجیر که نمی‌خواهد رستم رابه آن پهلوان تازنده به ایران بشناساند، او را پهلوانی چینی می‌خواند:

بدو گفت کز چین یکی نیکخواه به نَوی رسیده‌ست نزدیک شاه [۷]